

بوقت موعود بدار عشق و ایمانی استوار گرفتند محمد خان به عهد مراسم ترویج روحانیت  
 بطین از بریه با قرآن مجید و خیرات کثیره و تمیز مزارین بواقعی پرداخته بدو اسک  
 مردم اهل دایم چنانکه مایه توجه مرعی ساخته بر یک بطنای وظایف و ادارات مملکت  
 احسان و مومن فیضان می نمود و او تعالی عظمت الاله خلقی بشید با ایشان بخشید بمش  
 عارب خان که هشتاد و نه فرزند سیجده از نعم متعال با ایشان کرمت گردید  
 که بحکم خیر الامور و سنها انوار بگی جلالی کردار و مکارم اطوار از ناصیه سبب پویش میدرخشید  
 اسمش فیروز خان دوازدهمین سوادان پس سوکو و ثنالت بود آمد که با سبب خان کسی  
 ساختند و این سه بختمند در سایه عنایت والدار حمید بس شد و تمیز رسیدند در وقت  
 که طوطی شکر شکن روح امیر محمد خان از قفس سبب بشا خسار طوطی پرواز نمود ایمان  
 ایل و ارکان را جواری ستار امارت بخدمت صاحبزاده محمد عارف خان صاحبزاده  
 چون او شان بخدمتش وارد توغل امور و نوی تمیز می نمودند دستار موصوفه دست  
 خویش بر آستانه رفیق مبارک صاحبزاده محمد فیروز خان نهاده سلام خالی و حلافت  
 بر ایشان نمودند پس صاحبزاده ایلیخان و غیره خزانین و متوسلان و ملازمان  
 شریف ایالتیهاست و بیت تقدیر سایه نندارند که بازرگم قدیمه بیت بجدید  
 یافتند و دولت ایشان رو بترقی آورد چون مراد علی العزم و داعیه طلبند در پیش  
 دو بیت فرموده دست قدرت الهی بوده شغل زراعت کفایت کرده است  
 تنگ آمد شغل زراعت و ترک و زرع به پیشه بنتان و ترک و زرع به از ماده

از ماده بر خاسته پیش و دیره جلال خان ابره که در زمان اصفاف چینه ممتاز  
 زمان و سر کرده اقوان آوان خود در شهر برای استقامت دشت آمده زد کش  
 کردند و دیره جلال خان مجاورت ایشان واسطه معاخذت مقاربت ایشان  
 موجب مساعدت نجات خویش نسبتاً اظهار مرتب مراعات و ملاطفت حتی  
 از راه بی تکلفی و اتحاد حیلی احتلاط با ایشان نموده اکثر اوقات فیروز خان  
 بخانه خودش بشایعت میرد چون مشارالیه در قد و قامت سر فراز و کسب  
 و تناسب اعضا نهایت افتخار و امتیاز داشت مستوره شکوه و دیره مجرد مشاهده  
 جمال عم المثالی میر سابق الاتقات فریفته و شیفته گردید و مصرع و بیک  
 دیدارش افتاد آنچه افتاد و اتفاقاً بعد چند ایام که دیره مومنی الیه تقرب  
 بعضی مرام سبمی بیرون رفت منکوحه اش حکم عشق عقل سوز در تلاش ملاقات  
 محمد فیروز خان از هر چه تمام تر سعی اظهار گرفت فرصت وقت غنیمت نسبتاً سلطت  
 او شان را از هر در و هر طریق بجهت و انواع لطایف جیل و اقسام وسایط و وسایل  
 انگیزه ایشان از انجان خودش مطلیبیه و بر سلطت محران همراز و جاد و لفظان  
 و مساز اصفاف فسانه و سنون خوانده سپید سوید ای دل برش شوق سوخته و  
 مثل بری زدگان پیچامات سوخته و شنیفگی با میر سلیمان بهت میرساند و در جواب  
 میفرمودند که رسیدن ما در خانه دیره از عقب او شان مناسب نیست و هر گاه  
 که بدخیرت تسکین باعث او نمیشد صریح بکنیزک محومه و دلالت در نمود که من در مزاج

تکسری دارم و خصوصاً دویہ لطیفہ ملایم مصلحت بر موضع عانہ و مشتانہ ضناد کرده  
 در مواجبت او عمد آبرو خاستہ بطریق تمارضن چید قدم راہ رقتہ بکنیزک مذکورہ قرا  
 گفت کہ ستورہ جلال خان مقصودی کہ از ما در خواست نماید از من موجود نمیشد  
 و معینہ اقاصد مذکورہ زفتار علیہ ایشان دیدہ و در شتہ طمع و توقع مقررین با امید  
 بریدہ صورت واقفہ خدمت مخدومہ خویش انہما خست و اش تشویر او را با تقیر  
 فی الجملہ فرود نشاند چون دیرہ جلال خان از سفر مواجبت برودت با صفا  
 صورت حال خیلی بر اتقائی جو نمودی فرور خان مسرور شدہ و ظالیف شکرت دست  
 ایشان بیک وضع او اگر دینید و نخری اتفاقاً تقوی رفعت بر ایشان ہم رسانید  
 کہ در استقبال ہر عورتی کہ از اہل چپہ دعوات می ہست تا کہ یکی از خوانین آل عباس  
 آنرا غسل میداد و تکفین و تدفین آن دست سنی میکشاند و در عقیدہ خویش آنرا  
 مستوجب بہشت میدہستند درین ایام کہ سن کبیر از شخصت بہشت باشد  
 مفصل متعال فرزند ان نعم المثال علیہ اقبال با میر فرور خان عنایت فرمود  
 اول دیرہ چو دبیہ و اورا بعد حصول بلوغ شہسپر آمدند دیرہ پو خان <sup>خان</sup> عام  
 و ہوت خان و ثانی بہادر خان و اورا دو فرزند ارشد سعادتمند متولد شدند  
 کہ او تعالی عظمت شانہ مفتاح امور جهان بکفت اقتدار اولاد ایشان تا قیامت  
 مفروض تواند داشت یکی امیر ملا مبارک ددوم کہنہ خان و ثالث کبیر خان و اورا  
 ششسپر بودند ہوتی خان و سوبہ خان و تاج محمد خان و محمد شریف خان

و محمد شریف خان و کاتبه خان و نجر خان و ناصر خان و اورا بنایت امی و وزیران  
 شدند بلاول خان عبداللہ خان و خاس عمر خان و او دو سپروا ناکر خان و تاج خان  
 باد او خداوند تعالی قدرت بر پنج خلف الصدق امیر فروز خان و بعد شفاق و رعایت  
 پروردگار و حمایت والد نامدار عظیم الوقار آداب گفتار و کردار و در بار و شکار و نوازش  
 و تربیت مردم ایل و تالیف قلوب مستبان این سلسله و نظام شریسته اخلاص  
 و موافقت خویش و بیگانه و خصوصاً قدم شریعت و استقامت توجید و حدیگانه  
 یاد گرفته همه صفات زصیبه و خلاق سینه تخلق و متصف گردیدند شمره از جوانان  
 اولاد امیرزاده کلهپوره و دخل او شان در امور عبادت و عمل  
 شریعت و اولاد امیرزاده کلهپور خان که بعد انکار امیر داود خان کلان  
 علیہ الرحمۃ اثری از ریاست نمانده بود تا نہ پست احدی نام ایشان نمیکرفت  
 و کسی چیزی ہم نہ داشت مگر در سن شصت و ششاد آدم محمد که پده واسطه با امیرزاده کلهپوره  
 می پیوست و در خدمت نظر العجا کبید میران جو پوری که کشف مقامات معروف  
 است و بخوارق عادت مرصوف رسیده من بعد در لباس فقر و اعیہ امارت و خیال  
 خروج بیش گرفته در مجاوله کجا شنگان سلطانی ماسوره نظامت و محافظت قلعه  
 بکر سرخ و بیاد او بعد از فرزندش کسی نماند که علم فقیری یا امیری بر او وارد نگردد  
 سابق ایاس محمد ولد میان داود ولد آدم محمد که با دم شاه ششبار و در طریق ریاست  
 مقتدای جمعی گردید و دیرہ جلالی خان ابرہ نسبت مشا را لیه ز علم و لایست داشتند

روزی مومی الیه پیش و دیره مهان شده از مایده توجه ایشان متع یافته فردا  
 بخرایت مراجعت از دیره استرخاص شاد دیره بمشایعت مشارالیه از وفاق برگرد  
 بحسب اتفاق گذر سگهان در مرزوعات گندم افتاد الیاس محمد رسید که دیره  
 امین زرعیت از کسیت جلال خان هزاره اوب ظاهر خست که از شماست خادم میان  
 مشارالیه در خدمت ایشان مبارکباد گفت که دیره این نزع را در خدمت شما  
 نیز گذرانیده است خادم دیگر عرض کرد که دیره حج زگاد این مزرع بخشیده است  
 در صورت و دیره مقتضای بندگی شش خیلی حجاب فرموده گفت بجاست خادم  
 سیومی که ابواب جابت کشاده دید فی الفور بزبان راند که تخم و کل و بیل و کل نیز  
 داخل نذر باشد درین امر دیره شکرگین شده اقبال نمود سن بعد میان مشارالیه همان  
 مزرع اوطاق بسته می نشست اکنون در عهد دولت امیر محمد فیروز خان میان نصیر محمد  
 بن الیاس محمد مردم در عالم عبادت مجتهد وقت گردید عام مردم بر او گرد آمدند  
 و ادعای تبت بینی کرده از فوطیاط بطرف ملتان دلاهور هجرت گزید و بعد مدت  
 از انجا رحبت و ززیده در اقطاع متعلقه مردم چنه رسید و مقتضای اتحاد قدیمه  
 پیونده اصلی گاه گاهی پیش امیر محمد خان رفته با ایشان موافقت می پذیرفت  
 و چون امور غریبه از مشارالیه بروز میکردت کمان مردم در باره اختلاف داشت  
 بعضی میگفتند که خرق عادتش از قبیل استدراج است و بعضی کمال ایشان مطنه  
 قوی ساخته بصدق باطن دست عقیدت در ذراک ایشان انداخته تقدیم هرگونه

برگونه خدمتش سپرداختند و اعلیه العالیه علیه السلام و امیر و متعلقان ایشان هم بشاید به علامت  
 رشادت باو نشان حسن ظن داشته از تلافی دضیافت در بیغ نینساختند بکرد میان  
 مشارالیه بهمانی ایشان که امیرسکارم تصویر از توجبه امیربانی در خدمت ایشان بقصی  
 نهایت کوشید و او نشانرا به نهایت نورسند کرد و ایند بعضی متعلقان جسم سرافراحت  
 و پروگیان شاد و دران عصمت باقتضای طلب تعلق دل با میرزاده محمد بها در خان  
 از برای امیرزاده بوصوف دعوات ترقیدرجات و بهروری در خواستند میان مشارالیه  
 از سر صفا و عاف نمود گویند از آن روز رشتند و شمت امیر معظم رو باقرایش نهاد درین ایام  
 کمین خان قوم بهلیم با یا نعدس جوان خنک و در که هر یک در زور و شجاعت خلاصه  
 جهان بود و نجیبست امیر محمد فیروز خان رسیده مستفید گردید و وطن اینها کلان کوه است  
 اجداد کمین خان در برمن آباد مانده اچاره کورسون میانی بمقابله یک کله در بیم  
 سر میاه از سرکار رای و لوبور داشته بنهند کشتی و دروازه حجاز در تمام خودشان  
 میبود و بهت و جو انردی آنها صحر و حساب ندارد و او داشته پس در پشت جوکی خان  
 و بار و خان و جمال خان و در بیان شمایل امیر محمد بها در خان و آمدن  
 ایشان پیش نواب میرزا خان و بنای شهر شکار و پور و چون بر  
 زاده محمد بها در خان بقامت بلند و ترکیب مناسب دار چمند و وجابت صورت  
 و حسن منی و صابت رای و صلابت اعضا و استقامت غم و استقامت در زم و در زم  
 نهایت ایثار و پشت درین اوقات که امیر محمد فیروز خان بر دضه اعلی علیین خرامید

ال عباس و غیره متوسلان این سلسله بتابعیت امیرزاده محمد بهادر خان گراییده سلام  
 و بیعت با ایشان نمودند و امیر محمد با نجات هم کسین سلوک و توجه بوجه قوم در ایل خود را بخود  
 مریون و از خود مسرور و ممنون میفرمودند هرگاه ددیره جلال خان بخوار رحمت احمی  
 پیوست امیر محمد بهادر خان ددیره چو دبد بد کبیر خان غیره اخوان اصفی بادا ارموم  
 تعزیت و فاکتگی پیش سپران دینی عام جلال خان مرحوم کجا رفته آنها چون ایشان را  
 ابدند از سر اضطرار قدمی چند پیش آمده دستارها از مفارقت انداختند ایشان هم  
 نیا بر حق شناسی قاعده رانی و تواضع و مهربانی با جلال خان محوط ساخته با کشت  
 روش پرور خند بعد بر نیمه شبستند خویشین در دلدی و دلداری اولاد جلال خان  
 بد آنچه باید متوجه اما با وجودی که فرصت دراز انقضایافت احدی از اقارب  
 و اقوام چند توفیق و حوصله بدشت که دستارها بر سر سکنان باز بند امیر محمد بهادر خان  
 دو شهر مرتبه با آنها خطا نرسر بود که مصداق ان اللد مع الصابرین منظور نموده  
 صبر فرمایند و دستارها بر سر نمایند آنها هم چنان بحوصله دل از دست اوده درود  
 بر خاک بنیاده و زبان نوحه و شیون گشاده بعد دیری بطرف ایشان می گریستند  
 آخر الامر امیر محمد بهادر خان اول دستار بر سر خود داشته لاجرا آنها را در میان حال  
 گذشته بر خاسته با و طاق سعادت خست پس از ان بیبر اوران سفید نشان  
 ایل سنجید که در ایل و اولاد ددیره جلال خان مغفور مردی نماید که مجاورت ایشان  
 الحال صلحت وقت چنان اقتضا نماید که بهسایگی مردی خردمند نام پرست ناموس

ناموس دوست اشغال نمایم بعد نکالیش و مشاورت پیش نواب میرزا خان افغان  
 پرین که از جناب سلطان اورنگ زیب لیکرناظم سرکار بیکر و محافظه سوری دماهر  
 بود رفته ملاقات کردند و او مقدم ایشان تلافی و تعظیم مقرون داشته و واسطه اعتقاد و  
 دقت الطهر گذشته بمشیت تمام پیغام با ساخت که نحوی ایشان تعلق سرکار نواب ختیار  
 سازند اما صلاح خوارین با جابجایی توکل اقتضای نمود در جواب بمالند مشیت گفته که اگر  
 نواب مقتضای بزرگ منشی بر پله مروت است زمین غیر آباد مبارزاتی دارد که بصرف  
 مساعی و بذل مصار آباء تو اینم خست نواب سابق الا لقب زمام ختیار بقصد  
 ایشان تویل نمود خوارین در حدود تعلقات قلم نواب کتب بس ختمه و ملاحظه نموده  
 زینتی که تا حال بلده شکار پور و رانجا آباد کرده امیر محمد بهادر خاست پسند فرموده  
 زیرا که از یک طرف در باد از طرف دیگر دشت صحرا بود آهوان و نجران از هر قسم  
 در انحوالی بهم میرسد نه سدا نجا از نواب گرفته دز پرگنه برای کویچیده بخورد خوارین  
 شکار پور امیدند و زیاده از آب و هوای آسز زمین مطبوع طبع محمد بهادر خان فتاد  
 که مزاج ایشان خیلی شکار دوست بود و اگر خلفای و امرای سلف هر یک که جناب  
 بشکار داشته است لکن امیر محمد بهادر خان درین امر مستثنی بود و گویند که این قدر  
 زور و توان داشت که گوردگوزن را بگوشه کمان در گرفت و سینه شیر و گردن خیر  
 بیک ضرب تیر خورد شکستی و بنو خان بسرو دیره چو بدب خان بس درین زمین بیدان  
 قوه و شجاعت علم پهلوانی برافروشت اکثر نامداران و غلب جو نمودن ایل در استم



نمائی گفتندی شهرشکار پور بنا نهاد و امیر محمود بهادر خاست که در ساعت سینه طرح  
 انداخته تیر و آباری اش توجه معروف ساخت و ناله دند و چو خان تا حال مشهور است  
 درین اوقات زلفی سمات بعنایت نامتاسی الهی بلبت شانه بخانه امیر محمد بهادر خان  
 فرزند می اقبال مند سعادت پیوند تولد یافت امیر مغز الیه و لودان مولود را مبارک  
 بنداشت تا بر فروغ نور صلاح و سعادت که از پستانی اش میدرخشید هم ملا مبارک  
 افق رخسید و نامیا پسری رشید از کنج روم آید باب ایشان سویت رسید که بنام  
 کنه خان نامزد گردید و این بر دو نو با ده کستان بخت با بیماری مکرمت ایزد بار  
 و نصارت تمام مرمت والد فیض کشتن طرادت کمال و نشو و نما با نغمه یافته در گلشن  
 سرور مثل سرور از گشته بگذرین روزا میان نصیر محمد موصوف که در سابق  
 بصلاح و صوابید و دیره جلال خان مرحوم بر مکان علی قلعه انداخته و بر کنه چینی تصرف  
 ساخته شوری در سرداشت بغیر اینی حلقی انبوه نونا انکخته در بر سر بعضی اقطاع صوبه  
 بیکر و سیوتان ناکهان ریخته و خون بسیاری از گمانشکان با دبی خاک آمیخته  
 محالات کثیره تصرف آورد محبت خان ناظم بیکر و نواب میرزا خان از سوئی خراب  
 کوشش مکانی نه بدل ساخته بیکر استوار و چکلش با سخت برداختند اما کار سے  
 پیش زلفت و بصورت شاهزاده والا گوهر التاج و یم و نسر شاهزاده محمد مغز  
 حسب الحکم سلطانی اشرف حضرت سلطان اوزنگ زریب عالمگیر از طمان توجه  
 و بعد بیک میانشار الیه را دستگیر کرده بنام جهان آباد بر دندر جنیدی محروس اند پس که از

که از فرط قهر از شاه جهان آباد بواسطه احتیاجش سمت قلعه گوالیار ارسال داشتند متذکره  
 در عرض راه فرصت یافته با سه کس سپهری بگریخت اول بحسب میر و از آنجا با کوچ و سیاه پلور  
 وارد و چون پیش از ورود نشان فرامین قهرمان سلطانی برآید و خنده ایشان در هر جا  
 رسیدند لهذا خوانین قوم نهر که در آن زمان بسیت پور و علی پور و غیره متاعا شده  
 غارت بخان مرغانی حسب شوکت ایشان بوده اند بانسداد طرق و معابر دریا جدد و جهید  
 تمام در زید لکن آنها بهر طور نزد مردم مراد فایز آینه تا بسکار پور پیش امیر محمد بهادر خان  
 رسانیدند امیر و اولادش با وصفی که نشانند این چنین منضوب منافی مصلحت میدانست  
 اما بگم همت قنوت بکار برده میان بومی الیبراهمان کرده بعد که مدتی باند اول تلافی  
 انواع ضیافت مشمول ساختند و مواد غضب سلطانی نیز تسکین پذیرفتند و حتی همراه  
 داده در برگه چاندوله استقلال نشانیدند در بیان توجه معاش خوانین  
 بامزرراعت و جنگ ایشان بامردم قوم محصر و حصول فستق و بصر  
 بگلزاران خوانین از آنجا که مساش خوانین در نیوقت برد و امر مدارد اشت بصد  
 و تسخیر نخچیر و دویم زرع است برین تقدیر بر قدر امکان و سی که مقدور خویش می پیداشند  
 باحداث کاریر و مال و کاشت مزرعات همت می گماشتند تخم جواری از نواب میرزا  
 خان قرض کشیده در زمین پاشیده بضمون این بیت: «کمیا خواهی ز رعیت کن  
 که خوش گفت آنکه گفت: «زرع را اهلشان زرع است و ثلث باقی هم زرع است»  
 امیر و رفیقان فیاض مطلق گردیدند چون حدود مزرعات ایشان بحد و مزارع

شهر بهی اتصال داشت و کریم و تبه هر دو اینجا کامروا می بود اسپان قوم مهر که بنا بر  
 خریدن گاه یلدرمی گشته اکثر اوقات از حدود مالک گزشته بجز رو عات انی طرف  
 خوانین انی طرف اسب میر ساینده و از بسکه پروانه تخم بقدر وانه فرود آید و هر برگ  
 سبز مقدار لوحه زرد و ایشان مقصور بنا بر ان متعلقان امیر محمد بهادر خان که بکن  
 کریدنه مانعت میساختند آنها بنجیال نخوت و بخار پندار از اثر گفتار اینها متاثر  
 نمیشدند نهایت کار متوسلان امیر به تنگ آمده اسپان آنها گرفته گوش و دم  
 دو شتر اس از آنها بریده بعد ویری سمت المکن مالکان سردا و نذ کریم دینه موصوف  
 بشینه و دید این امر بر آشفت و از بس غرور و کبر بکثرت قوم تا سنجیده چهار هزار سوار  
 و پیاده و کینه بست و بل مبادرت و ز زیده بنجکشان رسید چون خوانین <sup>سطه</sup> بوا  
 سکار و تقریب بعضی کار بار بصر طرف رفته بودند امیر معظم الیه باد و صد بند و قبی  
 حکم اندازد مبارزه ان یکدیگر تا بکلم ضرورت از سکار پور برآمده بمقابله ایستاده و کیل  
 خردمند بطرف او شان و ستادند که مجادله بطرفین مفید نیست بسیار نفوس نفیسه  
 که رایگان معرض بپاک توانند پیوست گشته و صبح از بر خاش اصوب و بهتر است ان  
 جهان و یوشال با فسون و کیل رام نشده صفون جنگ گشته شخصی تند خویر خاشجو  
 ابر من سیرت از قبل خود ارسال داشته پیغام دادند که اکنون کار بدست و شیرت  
 بیت و دوشیر کر سنیکی ران کور و کباب انکی است کور است زور به تا حال  
 شما حاصل زمین سید مفت خورده در حدود ما تصرفات زیاده از اندازه کرده

کرده اید بیت  $\ominus$  و ستاده بر جنگ تجیل حبت  $\ominus$  بهادرنیاید و رین کارست  $\ominus$   
 هرگاه اتفاق محاربه دست داد بهادران لشکر امیر و دلاوران موکه دار و گیر به نیردی  
 نیردانی و تائید آسمانی و پیرانه قدم سباحت در میدان مقاتله نباده باران تنگ  
 و تیر بید رنگ بر سر مخالفین باریده کسی گردی بجا از عرصه و غابرا نکتته که ترک فلک از غبار  
 آن چشم پوشید عساکر اعانت الهی عبد امان انامحنا لک نقا پینا بیاری شکر منصور  
 امیر تو خجسته اعلام ایشان را در هوای نصرت بر افراختند و رین زمان دویره جنین  
 ابره حلب ایامی و دیره جلال خان با یکصد سوار و پیاده بر فاقه طبری ایشان  
 رسید مردم هر اکثری کشته خسته هر میت یافتند در جنت قهقری و پس شتافته  
 لشکریان امیر تعاقب کرده شهر لکهی غارت فرمودند غنیمت بسیار در دست ایشان  
 افتاد و با فضل مفضل ستعال در عین عشرت بستر با ایشان روداد گویند رکاب  
 شتران و اسپان کریدند مذکور از نقره و زر بوده حصول این فتح غیر ترقیه بر آن  
 ایشان از امداد بخت خدا داد توان دانست امیر مظفر منصور مستقر خویش معاد  
 فرموده دو گانه شکرانه بنجاب باب واحد یگانه اود نمود در بیان مرا  
 خوانین به نخبیار خان پسر نواب امیر زاخان و حلت امیر محمد بهادر  
 خان و برسنه شستن ملا مبارک خان چون سنت الهی تعالی شانه  
 از بد و آفرینش به این مقتضی گشته که هر بروج را خریفی و هر روز را شبی در پس با  
 بلکه فلک و درنگ نیرنگ ساز بر بطنه رخی تازه بر روی روزگار آرد و سپهر مشبه

هست با طهارت شعله دیگر بر گمارد مطابق این الفاظ مسالمة امیر محمد بهادر خان است  
 که چون بمیدگاری مویده دادار و شکر و کاری فلک و در بر کار فتح شهر لکی بخوان  
 حاصل و کمینغ فرغت معاش با بنیان محصل و در گشت حتی که عاید خواطر گردید  
 بر طبق اذافر و ابا و تینا بم اخذ نام نعتیه درین اثنا استمان بازی دیگر نلخت  
 و رکنی دیگر نخت یعنی نواب میرزا خان که نسبت خویش را بطله و نخواستی و مهر بانگی  
 در وقت مرض طبعی از جهان استعاره گشت و در عینی که بر بستر مرگ صاحب فرمایش بود  
 مقتضای شفقت چری از نخبیار خان سپهرش استگشتان ساخت که میرزا خان را  
 وقت رحلت است و نخبیار خان را از سرگشتان این ملک گردن کشان ایل خودش  
 از بر که و غنچه دو ابره خلاف بوده باشد نشان دهد که مرزا خان است خاطرش  
 از خار استظار و جودش بصفی و گلشن سازد و در نظام ماورزا و محض نخیال طبل  
 و پوای نفس بیازده کس از سران ایل خویش عداوت نمود و نمود میرزا خان یکیک  
 طلبیده سرش از تن میرزا من بعد مرزا خان بجایکه استحقاقش بود رسید و نخبیار  
 خان قایم مقامش گردید اثر هایت و ظلم او در قلوب خویش و بیگانه ماثر و جا کرد  
 یکی قوم او بقول شیخ شیراز میت و از ان مار بر پای راعی زند چ که ترسد  
 سرش را بکو بلسنگ و از خوف جانهای خویش در صد و اخراج و انتزاع او  
 شد و در او شلته و گرنجیه سوا استانه آل عباس ملاذی نیافته به پناه امیر محمد  
 بهادر خان شتافت و خان او را بر طبق صلح رویداد چندی در میان شهر شکار پور

لشکری پور مخفی داشت و برادران و اعیان ایل مشاوره ساخت که نواب میرزاخان  
 بما احسان فرموده اکنون پسرش از واردات فکلی در حمایت ماست بهتر آنکه در حلقه و  
 رعایت نواب محوم خدمت نیرد بواقعی نمایم بعد سخن و نکالیش مقرر گشت که از  
 حاصلات فصل تعلقات نصف معاملات را دم و دادنه با و داده نصف پانصد  
 تنگی خوانین تفریق ساخته خواهند گرفت بنا بر علی بنده شهر بخیار پور بوسطه مکن او  
 طرح انداخته او را در اینجا مکن ساخته از هر وجه استمالت و تقویت خاطر مشا را ایسه  
 پرور ختنه و گفته که او بخاطر جمع در بخیار پور نشیند و تزارک رودن امور خویش در پیش  
 گیرد که ما در هیچ وقت از رفتن او غافل نتوانیم بود بخیار خان استظهار خوانین را  
 صد و اتم کشتی ستود گشته اکثری از سران ایل در بجه عذاب گرفته سرشان میبرد  
 و بسیاری در خاک خون کشیده بعد تصفیه میدان ملک سیوی از خاشاک حسام  
 بر قسم نامدار حقوق مدارت و معاونت آل عباس شناسانده و بیون با قدر دانی در  
 خلافت تاخته اندیشیده که آل عباس تمام پروردگار است که سوار خداوند و حدتعالی  
 از احدی بخاطر ندارد مخصوص ما در ایام مثل امیر محمد بهادر خان فرزند می تراده در میان  
 پیران بودیم چشم چشم خود بر جمال چنین جوان نجیبی نماند شاده در نصیرت اگر  
 یک دستبرد با ایشان نماید و وسطه فرزند شوکتش باشد تا من بعد کسی دم مقاومت  
 با و نرزد درین ایام از اتفاقات سعادتی فرمان نظامت سوئی غیره به دستور  
 پدرش از میگانه سلطنت بنام او انفاذ یافت و سهم و دیره جو دبه در اول امیر

محمد باورخان و نقیش بقدره سالی یافت امام و خوان در اعیان این سلسله عالی مبارکی  
 را بر وساده امارت و سجاده خلافت جواد امجادش جلوس داده امیر محمد مبارک خان  
 نقیش نهادند اگر چه در رسائیت و کاروانی ایشان بوجهی تفاوت نبود اما از آنجا که  
 در استبدای ایالت و سرور جای برس خیره سران میشود و مح ذمیر خورده سال باشد  
 برین تقدیر بختیار خان که اماند و فتنه و پر خاش تا زده امینوع موقع را انتظار داشت  
 بکلی بخت بکلیف و فر همت ایشان گماشته دقیقه از دقائق تندی و تظاول  
 مهمل و نامرعی نگذاشت بیان مختصره فیما بین آل عباس و بختیار خان این  
 محدوم صاحب محدوم گنجش بر تصفیه ایشان و ذکر شجره مخایم  
 اوج و هجرت خوانین از شهر شکار پور در سن چون جور کشید کی بختیار  
 خان نسبت خوانین بر ملار افتاد و خبری شرح این واقعه در خدمت خادمان کرامت نشان  
 حضرت شیخ عصر مقتدای دهر محدوم شیخ حامد گنجش ثانی بن شیخ شمس الدین ثانی  
 بن شیخ عبدالقادر رابع بن شیخ شمس الدین اول بن شیخ عبدالقادر ثالث بن شیخ حامد  
 کبج بخش اول بن شیخ عبدالزراق بن شیخ عبدالقادر ثانی بن شیخ محمد غوث حسینی  
 احسینی الاوچی تقدس سهر لرم عرض داد عظمت و جلالت ایشان معروض و کرامت  
 و سفوت با ایشان موصوف و حضرت شیخ محمد غوث انار الله برانه و از اودم بحران  
 و از آنجا کلبان شریف و اوج تشریف آورده یکبار سیر مهنوره عالم تقدیم تجرد ثانیاً  
 بجیل چشم بسیار توابع دوا حق بشمار نموده و اراج توطن فرمود با دشت شاه وقت

بادشاه وقت در سلک ارباب ایشان درآمده رابطه نبیگی بملای زمان ایشان مربوط  
 ساخت و نیز ایشان مخدوم شیخ حامد بخش و فرزند دشت سید نظام الدین عبد القادر  
 ثالث و کمال الدین ابوالحسن شیخ موسی پاک شهید که مرقد منوره ایشان در طمان است  
 و این برادر در باب خلافت خلافتی ساخته مرافقه قضیه را ابوالی زمان بر جمع فرمود  
 سلطان اودان پس از تحقیق روایت صاحب اخبار الانبیا بتاریخ دویم شهر ربیع الاول  
 ۹۸۵ هجری در هشتم و پنج فرمان بنام نظام صوبه ملتان نوشته بایشان داد سواد  
 فرمان شاهی کمال الدین شیخ موسی برادر کلاش نظام الدین شیخ عبد القادر  
 مرت مدینه بارساجدگی و غیره با هم نزاع و مناقشه داشتند بعد تنقیح حکم فرمودیم که آنچه  
 در دعایش مشخص مقرر خواهد شد برادران از قرار منصفه متصرف خواهند گشت  
 و لکن که عبارت از اکثر جانان داررضی تعلقه بود باشد که حصه آن برادر کلاش  
 برادر خود متعلق است و مقام او پنج شیخ موسی تعلق دارد و شیخ عبد القادر ثالث  
 در حامد پور در که متصل غازی پور میباشد اقامت نماید بقصد مناقب اینچنان  
 مقدس مستحق از آنست که حامد عبودیت طراز بر فرساند و از آن نتیجه سرخرو حاصل  
 آورده در عالم روسپد کاغذ خود را میان کثیر بختان جهان و انما یدهد به پیروز  
 سده ده اختصار رفت و حضرت شیخ محمد غوث الحسنی عسلی بیست و اسطه بخت  
 خورشید قباب ملایک آتیب حضرت غوث اعظم نتیجه چینه عالم شکل عالم محبوب سبحانی  
 شیخ ایشیخ حضرت عبد القادر ابو محمد معین الدین جیلانی رضی الله عنه در ضاه میر



بدین طریق شیخ محمد غوث بن شاه امیر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صدیق الدین  
 بن سید السادات بنع البرکات سید سیف الدین عبدالوہاب بن قطب انجلی فطین غوث  
 الثقلین موضوع طریقت طریقت محمول حقیقت علت غائی جهان انتخاب صحیفہ انس  
 و جان شیخ السموات والارضین شیخ عبدالقادر محی الدین رضوان اللہ علیہم اجمعین  
 و خلفای عباسیہ از عمید کسب فرمایند که معاشر حضرت قطب استند بنیاب ایشان ارادت  
 آورده حلقہ صداقت در رکوش جان گرفته چه در بغداد چه در مضر با ذیال احفاد  
 امجاد آنحضرت استمک پذیرفته عبیدہ درود در ملک سنده بر امن بکارم میامن اولاد  
 شیخ محمد غوث بخشی بخشی نورانی صبح و تمام نموده در ہر زمان در مکان نجابت ایشان  
 حمایت بختہ اند بران اقتضا خدام حضرت مخدوم گنج بخش نامی سمت بختیار پور توجہ  
 کہ لالی شاموار نصیحت بگوش آن بہ بخت کشیدہ و تصفیہ او بخوانین کہ کشیدہ اند اما بخار  
 کتبت و ادبار بدیش پیچیدہ فقط ساموہ و باصرہ اورا مبطل گردیدہ از دیدن و شنیدن  
 طریق و لفظ حق باز داشتہ بود ہند از در منافقت و مخالفت در شمشاد شقاوت در با  
 و حضرت ایشان را بی انجام و مقصد رخصت ہر گاہ مخدوم صاحب مساودت نمودہ  
 از در پاسندہ عبور میفرمودند یک سگ و رکاب حضرت بود بوقتیکہ ایشان درستی  
 سوار گردیدند آن ناباک بی سعادت را کہ در کشتی کشیدہ مقتضای اجل گرفتاری پسر خریہ  
 خلیفہ دایہ سجاد شمشیر بر او انداختہ گفت کہ ای سگ قتل بختیار نامان بیفرمان  
 و فرعون شہی دید کہ ہند او چگونہ بسزای رسیدگان ہنار الیہ کہ بشایعت خادمان عالی

عالی شتافت در ملازمت معالی افتخار شسته بشنید کلام خلیفه نبایت ترسیده گذارش  
 ساخته که غلام حضرتیم از حضور انور در باره بختیار خان امداد عاقد اول شود مخدوم  
 صاحب بلفظ شریف آورده که حرف این خلیفه در محل اجابت و ازیر گشته از سر او  
 بید است با تامل چون خوانین در یافتند که سو فراج و اختلاف بختیار مختلف هیچ علاج  
 اصلاح دستوار نمی پذیرد و سواد خساد او هر روز افزایش طینان میکرد و در وقت او  
 فقط با مکان خود مکن نمیشد تا برین با هم سنجیده اول محمد بنو خان مع اطفال  
 و عیال حر بالایلی امیر صاحب اقبال از سگار پور کو حیدره در تهری پیران شاه قوم هوش  
 جهان خان سپر مشارالیه رسید و جهان خان تشریف شریف ایشانرا محترم و موجب  
 فرید صولت تصویریده مراسم تمجیل و مردت مرعی داشت قطعه زمین سیر حاصل بود  
 بنو خان بطریق تواضع و ضیافت ساخت و محمد خان قلعه یسح و وسیع مکان رفیع  
 اساس اندیشه با بادی تعلقه کما یسینی پر خست زن سید امیر سح یکی خیل و خدم و عیال  
 و حرم نهضت نموده نقلیه بنو خان ترول فرمودند جهان خان در خدمت ایشان رسیده  
 و ظایف تحریم و اداب تسلیم تقدیم نمایند و با ظهار قسام رعایت و نیاز بر او فرستاد  
 خاطر ایشان فرستاده نقش اتحاد و تکیات خدمت امیر محمد مبارک خان ترسم گردید  
 و بوسیله تلافی و حسن خلق ملتس گردید که مردم دهر سکنه شهر او باوره از مدت با و  
 مساعدت دارند از قاعد تقدیر است که امیر برین ضلع زونق کشیده و بحال سوم  
 اعانت اگر در باره او ابدال یابد و او با پیردی و توجه ایشان از دشمنان خود

کتابخانه  
 موزه و مرکز اسناد  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

انتقام کشتن از جلالت قدر میرود و نخواهد بود و امیر باد تسلی داد و بر طبق التماس مشارالیه  
 در طریق سعادت مروان و ارباب تمام لشکر خطر کردار با سمیت بمیدان نهاده دست  
 جلالت بی تیغ زنی و خصم افکنی کشتاد جنگ خوانین بواسطه سعادت مردم  
 مهربان مردم و هر در اول و بساوت بقار من عبده و حصول فتح با ایشان  
 مردم و هر مقابل ایشان بخواست لشکری چون کوه کمال حنمت شکوه در برابر است  
 شمشیر خون شام از نیام کینه و بریزه خنجر جنگی ساختند که در برفلک از تحریر نمود  
 کشتگان و شکنان هر دو گروه بسته آمد از مبارزان فیروزی نشان خصم محمد بنوخان  
 غوی و مکر که محاربه کوشش نمایان <sup>یاخته</sup> ظهور رسید که بنده ی سپهر نسیم بهامش چون تیر  
 بخانه قوس خرید باد و خود غمی و نماید لاری می شکر امیر غالب آمد و فتحیاب گردید نسیم  
 نصرت بر پرچم لوی ایشان وزید و لاوران شیر شکار تقاضای جرات متذوق  
 زمان و مرد افکنان تا به بازار شهر او باوره رفته بسیار سر و مقابلین بیگانه  
 افکنند از منبرین نعره الامان بر آمد برین تقدیر تمیک مکر کوز باطن جهان خان بود  
 توجیه و الا کبر زیب انجام پذیرفت و از آنجا مسرور منصور بار عبیدی و قلعو بنوخان  
 که اکنون شهر میر پور مشهور است رحمت فرمودند و در نیر صیایام که جنگ مردم و هر وجه  
 داشتند سید شیرازان رضوی بقاری که برگشته بقار از جناب سلطانی در آنوقت  
 بجایگزین مقرر بود بیاس خلاص مردم بر تعلقه هندی میرنشا و قلعو بنوخان تا خسته احوال  
 فرحت و تصادف که نسبت بخاطر بر ساخته بودند امیر ناگزیر بواسطه تادیب عبرت

و عبرت دیگر اشرار بعزم کارزار است بقار روانه گشتند سید مشارالیه دشمن نامی زایش  
 جمعیت کشید و جمعی را هم نموده بمقادست رسیدند مبارزان ششم شان دیران  
 استغنیار توان کارنامه مبارزت بنوعی پرده خند که اگر فردوسی از مرک همت شستی  
 و بر فنون دلیری و قوه شیری ایشان اطلاع یافتی بر شاهنامه قلم کشیدی و متصدی  
 تعریف ایشان گردیدی شاهنامه اگر چه مثبت بود بر جریده ایام و رسوم  
 بدلی کیو و مردی گشواد و کجا حکایت ایشان و قصه ایشان و زمانه قصه  
 ازین خوبتر ندارد و پنهان در میان مسکین آتش پیکار شتعال داشت  
 طرفین در نیامده سخت مانده پیکس از فریقین نجات خود از آن هسلکه مکن می پیا  
 اما بکلم ناموس پابر جا بوده میدان مجادله نیکه گشتند ایسات دوشکر برد  
 نشود ندیای و نرفته چون کوه آهن زجائی و بناموس رایت همیشه گشتند  
 غیبت به بدخواه نگه گشتند و روز ششم که فریدون خورشید بر شید ز جهان بیا  
 فلک بر آید ضحاک از دها سرشت شب ایشمیر نور پهلوشکافه بطوره عدم فرستاد  
 جوانان مردانه شیرانه ساحت پیا شتافته از بهر گردا و کینه دیر خاش میخور گشتند  
 بیست بهوز نور کبلی کشیدند میش و جهان را ز نور کردند ریش و آخر الام محمد  
 بنو خان در مقابل دیر مسکن که بیان از دها آشفته بهر سوز دم زهر آینه آفت خیز  
 از گشته پشته میاخت یابد و تقویت نیروی زردان برستی چنان تنی بر سران  
 ابرمن نشین انداخت که عالم را از شر دایه ای آن از دها باز پر خست و دیگران را تاب

فخاصه نماز هر یک در کب نه بریت بود پس را ندید شیر از آن بفرقت امیر محمد مبارک  
 زینهار خواست ایشان بر حسب مراد کرده مصاحبت شسته معامله داده بفرخی و اجندی  
 معاودت نمودند و دستن خوانین که از مردم مهربان فقط ایشان در معامله  
 شکار پور ممکن نیست و کذا شق قبایل را در قلمه پور روانه شدن  
 جریده سمت ملتان بحضور شاهزاده و چون مقصود از تشریف امیر  
 ترو جهانخان و تمهید مساعی جمیله و مافقت جریده شما آن بود که شاید تدارک  
 رویکار بختیارخان از دشمنان صورت میباید بست و زیوت که با وجود اینگونه  
 معاملات و معاودت سرگرم معاوضت بزرگ از کف اقدار مشارالیه از کفایت  
 هم بختیارخان مشهور نشد بدان مقصود مردم قبایل و اطفال استوت و جمعی از احوال  
 و عزیزان و خویشان را اعیان در قلمه پور گشته خود امیر محمد مبارک خان مع بکر خان  
 فرزانی و پسرانش بنجر خان که سر آمد بهادران و جوانمردان وقت بود و هوشی خان  
 و سوهبه خان و بالاتفاق محمد پور خان و بهوت خان ولد آن دیر و وجود به  
 و دیگر جوانان کار دیده جنگ آزموده بقدر شصت و نعلی حکم انداز دشمن گذارد و اول  
 شهر ریح الاول<sup>۱۱۳۳</sup> کبهر رسید بر طبق مقوله معروفه اگر خاک بردار از توده  
 کلان بردار بریت ملتان بود استعداد برافراشته شده از نسب جوانین  
 کهرانی و رسیدن ایشان بحضور شاهزاده و خدمت نمودن ایشان  
 در جنگ دیره و سرفراز شدن چگونگی احوال کهرخان حسن خان در قیبت

در مناقبت امیر محمد چینه خان علیه النفران سمت ذکر یافت در عهد امیر محمد قزوین خان  
 جنت مکان علی خان کهرانی بر تبه مردی در وادگی انگشت نما عالم شده در خدمت  
 امیر مسفور نمایان نیگو خد متیها گردید و او در اخلاق مجید چهار سپهر خشیید اول بخشا خان  
 ثانی حاجی خان ثالث االد خان رابع بد بو خان و اگر چه از اینها اولاد بسیار هم  
 تهن روزگار اند و ذکر هر یک در ضمن مساطره مذکور شود انشاء الله تعالی چون در وقت  
 ولاد و رخان سپر االد خان در زور و توانائی سفید یار روزگار بوده که کوه الوند را  
 بنم کند از جاکشید می و بره فلک اسیم کمانش پیو درید به بیت و چو شبری که اش  
 زوم برزند و هم مادیان را بهم برزند و درین زمان که نهضت امیر علا محمد مبارک  
 بصوب ملتان نیابری ملازمت شهزاده معزالدین دستخانت از پنجاب بمکان قلعه  
 بنوخان اتفاق افتاد و لا و بخان غیره جوانان شایسته مقتضای صدمت جلی برکات  
 سعادت امیر شتافت دولت و فاداری در یافتند و اگر چه ملتان فایز و سلام شهزاده  
 مستفیض گردیدند لیکن چون ایشانرا سابقه معرفت بدربار شهزاده نبود و معندا  
 نواب اختیار خان با اطلاع عنایت خویش از قلعه بنو ملتان و کیلان متعیر و ستاد  
 زر ریزی ساخته شکم و دهن انسانی سلطنت بر کرده نحوی تدبیر کار خود برداشت  
 که احدی بجز فغانی صلاح لهور او برض شاہزاده نرسایند ی ایام کثیره و انتظار  
 بسر آمد مگر با اتفاق حسن بر طبق اذا اراد الله شیئا میا اسبابها نواب غازی خان  
 مررانی بانوای قطب خان در غنا نمان روزگار پذیرش از جاوه مستقیم اطا اولی الامر

انحراف و زریده شهزاده حسب فرمان معالی المکیری تبادیب نواب مشارالیه لشکر  
 کشید از انطرف نواب مع وزیرانش لشکر بلازم در اتفاقی فراهم آورده بمقابله در  
 تسویه صفوف از طرفین بطور پذیرفت شهزاده بر فیل سوار شده هشت هزار سوار  
 رپیاده در کابی که از جناب اشرف بحفظ وصیانت ذات کامل ایضاً شهزاده  
 مامور بر آنها از درگاه جهان پناه فرقی بود که بدون شدت ضرورت از قرب  
 شهزاده دور نشوند آنها را که دار بر کرد و پیرامن از نماه سپهر شهبازی حلقه بسته  
 ایستادند و دیگر لشکر نجاب و عثمان حسب الامر شهزاده در مقدمه معسکرت جلاد  
 باویش کشادند شهزادان انطرف سخت جوئیده فداوی دار کوشیده بکلمه صاحب  
 و چکلش با شدید غالب گشته لشکر شاهزاده از پیش برشته قدم جبارت بیدان  
 نکت و خسارت گشته بر عاری خاصه سواری شاهزاده تیر باران میکردند چون  
 غلبه عنیم با فراط پوست امیر محمد مبارکخان و موت خان و سنجو خان فیروزانی و دلا  
 خان الالی بحیث خودها که دران اوان نجیب فیل سواری شهزاده التزام داشتند  
 و مقتضای شجاعت و لازمه قوت رسوم مهمت و دیرری در کارزار استکار پیاخته  
 شاهزاده برودید آثار جوئیده از ایشان امر فرمود که سنجو خان با اکثر هم ایمن خویش  
 سمت فیلان سوار پرستاران حرم محترمه رفته با مور حریست قیام نماید و میر کوه  
 و غیره رفقای ایشان در عرصه غاقدم بیشتر نباده نقش تملک بر پیشگاه بسا و خسر  
 منقش سازند ایشان بروفق نهارت شهزاده کار بستند موت خان و دلا و رخا

دولاورخان در پیش نظر شاهزاده نوری و دشمن پسر زنی دادند که ترک فلک این خونری  
 و عدوی زنی از ایشان بیاد گرفت بدستبرد و متواتر صرف لشکر بی این شکست قطب عثمان  
 مذکور آن را که مبدع بود این فتنه عظیم بود زنده اسیر کرده و پسر و شاهزاده از حسن شایسته  
 و نیکو خدمت ایشان که آب فتنه در جو آوردند خلی مسرود شده قامت از محمدی میر محمد مبارک  
 که در آن وقت سن عمر مبارک ایشان از دوازده سال قدری ترقی نموده و تازه داران بودند  
 در شش به دوق گشت میفرمودند خلعت فاخره بر بلند نخشیده و منصب پانصدی ایشان  
 از زانی دشت و همین قدر شفاق بهو تکان منبذول ساخته خلعت منصب بخت و سر  
 عزت دلاورخان باو مجمل و اعزاز برافروخت و هر یک از خوانین علی ترتیب جا تم  
 بانجام واکرام معزز و مباحی گردانید برگاه فرود جمعیت انکیز رنگ آمیز بسجده خان سانسید  
 چون موکلان صمم مقدس و خواجگسریان سابق ازین بنا بر خرم پستاران خوانین  
 سردوق عفت را در خرگاه عفت و عظمت فرود آورده بر دور آن حلقه انجیل کو تمثال  
 استوار و مقاومت داشتند اگر چه سنجرخان با ایشان دانمود که من بحمیت خود بوسطه عفت  
 شما مایم اگر در حلقه این دایره انجیل مارا جاها باشد موجب ید معاضد بشما شوند  
 بودند درستان اول انیکه گشت ارباب سنده نمی فیدند و تا نیار نیهار ایگانه داشتند لاچار  
 میان دایره مگد داشتند و ان شیران پیشه معنادر میدان اعتبار استقامت ساخته  
 با نظار لطیفه غیبی چشم ترصد باز داشتند و بعد استماع خبر سر فرندی خوانین زیاده از بیشتر  
 از خدا میخواستند که نوعی از ایشان نیز کرام خدمت و سلبه به انجام یابد با اثر اجابت



دعا و نشان ساوات میت پور و جلا پور ملازم نواب غازخان بقدر شست هزار سوار  
 جلوزیر دایره حرم دویده برگاه در مقابل سنج خان دیوه خوانین فیروزانی اعاربانی و کله  
 رسیدند ایشان نجوی پی تسلط و تهور فشرده لوازم جوانزدی ظاهر نموده سندوق با  
 بیچها کمال حوصله شست بست زود که ارواح اکثری از آنها پیر با تیر و تفنگ و خنک  
 و پیکان ناوک و گولمه با سندوق و تفنگ عین جلوسو بگیر گردید بقدر کار بشمیشتر رسید این  
 نصرت کیش سخت کوشیده وجود بسیاری علف حسام خون شام گردانیده در دستبرد  
 تفوق و زیدند اگر چه ساوات حمله با کمر و یورش با بلا صرفه نمودند اما مذاجبا که فلک بانها  
 مساعد نبود با ضروره پشت داده در و بجاده انهرام نهادند پس از رحمت شان چند  
 منزل از میان حلقه بدر آمده سرآمدگان بریده نجات شهنزاده جوانخت رسانیده  
 از جانفشانی و تیغ زنی خود بلا تگفت حالی خاطر شهنزاده گردانیدند از مشاهده  
 اینقسم مسأله معلوس سنج خان غیره خوانین سخت بورطه حیرت فرورفتند که با بیان  
 باید منفعت نام و ناموس انقدر سعی و رنج بر جان خود آسان پذیرفتیم و نقد جیات را در  
 معرض نقصان و هلاک گرفتیم مشکل که این شکل نتیجه بعکس او بیچ چیز شود منتهی  
 بشهنزاده که بد فراغت بحصول فیروزی از سلام گاه خواهل عوام انزودن حرم سرا  
 تشریف بردن خوانین که از شبکایا حرگاه تماشای جلادت و سربازی خوانین میسریدند  
 شمره از ان سبیل حکایت در حضور شهنزاده که ارشس ساختند که جوانان سندی بساکن  
 بوضع چنان و چنان امروز در وقت جنگ نزد دایره فیلان مردوانه استیاده مصدر تنکو